

چیزهایی هست که نمی‌دانیم

زیر پوست جشنواره فیلم فجر چه گذشت؟



ایمان عبدلی

پرفر و حدیث‌ترین جشنواره فیلم فجر هم تمام شد. جشنواره‌ای که این بار خیلی زود و به واسطه حواشی آن از چند هفته قبل‌تر شروع شده بود. در واقع به واسطه فضای ملتهب ایران و آذر و دی در بخش‌هایی از جامعه توقعاتی بود که در جشنواره سرازیر شد و باقی ماجراها را هم که احتمالاً در جریان هستید. در زیر متن جشنواره امسال اما چند نکته مستتر بود که در این مطلب به اختصار اینجا آوردم. طبیعی هم هست که تا حدی این برداشتها شخصی و تعمیم‌یافته است.

یکم: فیلمسازان کهنه‌از فیلمسازی خسته شده‌اند؟

پس از تماشای «خروج» حاتمی کیا و «خون‌شد» کیمیایی، راحت‌ترین نتیجه‌گیری این است که احتمالاً فیلمسازان کهنه‌کار بهتر است فیلمی نسازند. گویا اینکه

سابقه کاری این دو فیلمساز مربوط به دو نسل متفاوت از فیلمسازان ایرانی است و از لحاظ سن و سال هم اختلاف زیادی با هم دارند، اما کهنه‌کارها دسته‌بندی می‌شوند. کیمیایی که اصلاً تاریخ سینماست و حاتمی‌کیا هم که در همین ۳۰ سال گذشته آن قدر پر کار و موثر بوده که جزو قدیمی‌ها دسته‌بندی می‌شود. هر دو اما سینمایی تمانیک دارند و درون‌مایه‌ی آثار آن‌ها مشترک است. در واقع وقتی از سینمای کیمیایی صحبت می‌کنیم، می‌دانیم با یک سری مولفه‌های ثابت طرفیم که در هر داستانی قرار است آن مولفه‌ها حضور داشته باشند و در باره حاتمی‌کیا هم همین است.

یکی از جاقو رقافت و مردانگی می‌گوید و دیگری از روند استحاله آدم‌ها و جریانات مومنی که به انحراف رفته‌اند، در سینمای کیمیایی قهرمان آن کسی است

که بی‌رق مردانگی را دست دارد و جامعه اطرافیان را نجات می‌دهد و در سینمای حاتمی‌کیا قهرمان کسی است که وفادار به ارزش‌های بی‌یغمارفته است.

هر دو فیلمساز اما در پرداخت جهان داستانی‌شان دچار لکتند شده‌اند و حتی به شکلی فاجعه‌بار همان جهان قدیمی را هم نمی‌توانند بازسازی کنند. از این رو «خون‌شد» تبدیل به یک کاریکاتور از سینمای خود کیمیایی می‌شود و «خروج» هم اصلاً به قصه نمی‌رسد و بیشتر یک کارگردان بی‌حوصله را نشان می‌دهد که خطابه‌هایش از کار بیرون می‌زند.

هر دو بزرقوار مسخ جهانی شده‌اند که سال‌ها پیش خلق کرده‌اند و حالا همان جهان، قوه خلاقانه‌ی آن‌ها را بلعیده! اگر افول فرمان‌آرا و مهرجویی را کنار این‌ها بگذاریم، اگر خانه‌نشینی تقوایی و غربت‌نشینی بیضایی را لحاظ کنیم، شاید این نتیجه‌گیری

بیراه نباشد که حداقل درباره کارگردان‌ها دیگر دودی از کنده بلند نمی‌شود.

دوم: سفارشی‌ها بازی مستقیم را کنار گذاشته‌اند

پس از افول سینمای حاتمی‌کیا از حیث تأثیرگذاری، برخی به سینما آمدند و جریانی شکل گرفت که برخی مذاق تماشاچیان خوش می‌آید و صورت اصلاح کرده‌ی او به چشم می‌آید و با قادر فیلم‌مهدویان اشک درمی‌آورد و روایت همدلانه‌ی دارد. هر اندازه که این قسم آثار از خطابه و وعظ فاصله می‌گیرد، هم تأثیرگذارترند و هم به هنر نزدیک‌تر.

سوم: با من از نکبت و پلشتی بگو

کم‌کم باید بنویسیم که دوره فیلم‌های آپارتمانی تمام شده و اصلاً انگار مخاطب دیگر حوصله یک فضای دیزاین شده و گلخانه‌ای را ندارد. توقع دارد که دوربین به زیر پوست شهر برود و آن چیزهایی را نشان بدهد که با چشم غیر مسلح نمی‌شود دید. این لایه‌برداری در سینما از سینمای روستایی به بعد جذاب شد و شاید نقطه عطف آن همان «آید و یک روز» باشد. پس از هیمنه‌ی سینمای فرهادی با آثار زانشویی - آپارتمانی، حالا

در واقع برخلاف آن چه که قطب‌بندی‌های رایج می‌خواهد و ترویج می‌دهد، ساخت آثاری مثل «ماجرای نیمروز» سینما را دچار سکت نمی‌کند و اتفاقاً اگر با کیفیت همراه باشد، جریان کلی سینما را تکان می‌دهد و استانداردها را بالا می‌برد.

کما این که در همین جشنواره امسال فیلمی مثل «لباس شخصی» متأثر از سینمای مهدویان بود. صحبت اما فقط این نیست و اینجا مقصود بیشتر تغییر جهت ظریف این جریان پر قدرت سینماست که از شعار گویی مستقیم به روایتی ظریف‌تر از برهه‌های تاریخی رسیده و مثلاً «درخت گردو» و «روز صفر» را ارائه می‌دهد که هر دو فیلم‌های هنرمندانه‌تری نسبت به آثار پیشین مهدویان و آبیاری و امثالهم هستند.

آن چه که مشهود است غلبه هنر بر سرمایه است. در واقع این خاصیت ذاتی هنر است که دائماً خودش را حتی بر سازندگانش تحمیل می‌کند و از همین جهت هم هست که قهرمان امنیتی «روز صفر» به مذاق تماشاچیان خوش می‌آید و صورت اصلاح کرده‌ی او به چشم می‌آید و با قادر فیلم‌مهدویان اشک درمی‌آورد و روایت همدلانه‌ی دارد. هر اندازه که این قسم آثار از خطابه و وعظ فاصله می‌گیرد، هم تأثیرگذارترند و هم به هنر نزدیک‌تر.

این که امسال «شنای پروانه» محبوب‌ترین کار جشنواره شد و سال پیش هم «مغزهای کوچک زنگ‌زده» به این عنوان رسید، شاید آدرسی باشد برای آن‌ها که دنبال خوراک حاضر و آماده‌اند. خطر از همین جاشروع می‌شود، کما این که سینمای خیابانی - گنگ‌گوشه‌های کشف‌نشده بسیاری دارد

نوبت آثار خیابانی گنگ است. «مغزهای کوچک زنگ‌زده» اگر نسخه غیربومی ماجرا بود حالا امسال با ظهور محمد کارت و «شنای پروانه» ماجرا کمی غلیظ‌تر شده.

در واقع پس از توجه مردم به اخبار «هانی‌کرده» و «وحید مرادی» و بازخوانی تاریخی سرنوشت افرادی مثل «شعبان بی‌مخ»، جامعه به درستی دریافته که در زیر متن گنگ‌ها و فرهنگ‌لات‌ها چیزهایی می‌گذرد که ارزش توجه دارد و انکار تام و تمام آن‌ها اصلاً بلاهت است، پس توجه‌اش را برده به سمت آدم‌هایی که سال‌ها جدی گرفته نمی‌شدند و حالا حرفه‌فرهنگ آن‌ها کم‌کم مورد توجه فیلمسازها قرار گرفته.

سینما در چنین جایگاهی اصالت دارد و باید دست به دعا برداریم که این موج هم مانند موج آثار فرهادی از فرط تکرار دچار استحاله و قلب معنی نشود. این که امسال «شنای پروانه» محبوب‌ترین کار جشنواره شد و سال پیش هم «مغزهای کوچک زنگ‌زده» به این عنوان رسید، شاید آدرسی باشد برای آن‌ها که دنبال خوراک حاضر و آماده‌اند. خطر از همین جا شروع می‌شود، کما این که سینمای خیابانی - گنگ گوشه‌های کشف‌نشده بسیاری دارد اگر که حوصله با فیلمساز یار باشد.

اتفاق جالب برای فیلم کیارستمی پس از ۳۰ سال



سرویس نمایش فیلم‌استریم کرایتیریون در کنار شماری از بهترین فیلم‌های سینمایی که برای ماه

فوریه تمارس در اختیار کاربران قرار می‌دهد. فیلمی از عباس کیارستمی را نیز انتخاب کرده است. سایت معتبر سینمایی، ایندی وایر در فهرست فیلم‌های تماشایی که این ماه از طریق سرویس‌های استریم در دسترس مخاطبان خواهد بود، به «کلوزآپ» عباس کیارستمی اشاره‌ها و آن به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلم‌هایی که تاکنون ساخته شده، یاد کرده است. این فیلم قرار است در سرویس استریم کرایتیریون دیده شود. علاوه بر این به مناسبت ماه تاریخ‌سیاهان آمریکا، فیلم از فیلم‌های تأثیرگذار سیدنی پواتیه شامل «نیلوفرها در زمینه»، «فردا بی‌روح»، «گره کن، کشور عزیز» و البته «حدس بزنجی» کسی برای شام می‌آید» در این فهرست قرار دارد. «دختران گردوغبار» از جولی دس و مجموعه‌ای از فیلم‌های خارجی زبان برنده اسکار نیز در نظر گرفته شده است که «جشن بابت» بر گرفته از «جنگ و صلح» و مجموعه‌ای از کلاسیک‌های سینما و نیز پیشگامان سینمای آفریقایی‌های آمریکادار مقطع ۱۹۱۵ تا ۱۹۴۶ نیز از جمله فیلم‌هایی است که در دسترس است.

سریالی جدید و پر باز بگر در باره دهه ۶۰



با گذشت نیمی از تصویر برداری سریال «شاه‌گ» به کارگردانی سیدجلال اشکذری، سیدجواد

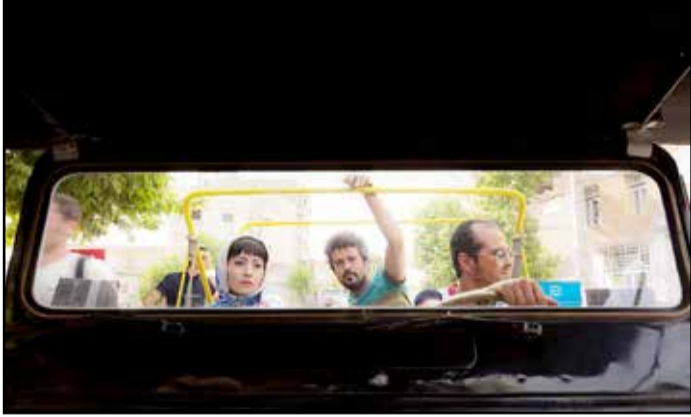
هاشمی و مسعود فروتن جلوی دوربین این سریال رفتند. هم‌زمان با ادامه تصویربرداری این سریال ۳۰ قسمتی در لوکیشن‌های سطح شهر تهران، تدوین «شاه‌گ» توسط سودابه سعیدنیادار حال انجام است. بازیگرانی که در سریال «شاه‌گ» نقش آفرینی می‌کنند عبارت‌اند از: نینما رثیسی، عباس غزالی، مهدی سلوکی، سیروس گر جستانی، آزاده زارعی، امید روحانی، شادی کرم‌رودی، افسانه کمالی، عطا عمرانی، سپیده خداوردی، مژگان اخلاقی، حلیمه سعیدی، فریده سپاه منصور و محسن بهرامی. در خلاصه داستان «شاه‌گ» که به قلم لیک‌ریک زاده به نگارش درآمده و به روایتی داستانی از دهه شصت می‌پردازد، آمده است: در سال‌های ناآرام پس از انقلاب در سال ۶۰، گروه ویژه‌ای برای یک عملیات بزرگ فرارخوانده شدند. این گروه مسئولیت بزرگی بر عهده دارند؛ چرا که عقربه‌های چندین بمب در تهران در حال حرکت است.

سیلستر استالونه در آستانه دریافت تمشک طلایی



سیلستر استالونه یک بار دیگر با فیلم «رمبو: آخرین خون» وارد لیست جوایز

تمشک طلایی با بدترین‌های سال قرار گرفته و ممکن است دوباره بتواند رکورد این جوایز که متعلق به خودش است را جابه‌جا کند. او به خاطر این فیلم نامزد دریافت جایزه بدترین بازیگر و بدترین فیلم‌نامه شده است. تا امروز استالونه چهار بار برنده جایزه بدترین بازیگر شده که بیش از هر کس دیگری است. او این جوایز را به خاطر فیلم‌های «راین‌استون» محصول ۱۹۸۴، «رمبو: خون اول قسمت دوم» و «راکی» محصول ۱۹۸۵، «رمبو ۲» محصول ۱۹۸۸ و «بایست! یا مامانم به تو شلیک می‌کند» محصول سال ۱۹۹۲ دریافت کرده است. این بازیگر همچنین به عنوان بدترین بازیگر دهه نود میلادی و بدترین بازیگر قرن بیستم شناخته شد و تا به حال ۱۵ بار نامزد دریافت جایزه بدترین بازیگری شده که بیشترین تعداد نامزدی است. او توانست راکی بالبوآ را با فیلم «کرید» که نقدهای خوبی دریافت کرد نجات دهد. اما توانست همین کار را با «رمبو» انجام دهد. این فیلم سپتامبر ۲۰۱۹، یعنی ۱۱ سال بعد از فیلم قبلی و ۳۷ سال بعد از آغاز فرنجیز در سال ۱۹۸۲ اگران شد اما نقدهای به شدت منفی گرفت و سراز تمشک طلایی هم درآورد.



«عدم تطابق هویت و موقعیت» درباره داود با یک قمار بزرگ و حساب شده، یک تغییر نام و یک مهاجرت اتفاق می‌افتد و داود حالا آمین شده، بعد از پایان فیلم فرش‌باف هم نفس خواهد کشید. «تومان» برای اکران اگر کمی کوتاه شود، می‌تواند در میان برترین‌های سال قرار بگیرد. جایی میان سینمای عامه‌پسند و خوش‌ریت و سینمایی که به تو اجازه کشف و شهود می‌دهد. مثل تصنیف‌های دهه چهل خورشیدی که هم تین‌ایچ‌ها دوستش دارند و هم میانسال‌ها.

و نامزدش و آن کابوس و وهم سینه‌خیز رفتن تادریا... سرنوشت یونس به مثابه یک عبرت نمادین، عزیز را از تشکیلات داود دور می‌کند، او آدم این فضانیست و انتخاب دیگری می‌کند. داود اما هر چه دارد به بساد می‌دهد و آن دیالوگ تکرار شونده عادت به سقف‌های کوتاه را به مانند یک مانیفست شخصی اجرایی می‌کند. او و عزیز در آن سکاس در خشان نور و شب و در جستجوی آرامگاه یونس به خاک می‌افتند، نقطه عطف فصل آخر داستان همین سکاس است. مساله

درباره فیلمی که پدیده امسال جشنواره فیلم فجر بود

حکایت فیلم «تومان»؛ ما همه میلیاردرهای فقیری هستیم

آبان نامجو

«تومان» ساخته مرتضی فرش‌باف فیلم قابل‌تاملی است، فیلم البته به اندازه مورد توجه قرار نگرفت. چه از سمت تماشاچیان و منتقدان و چه از سمت هیات داوران که به غیر از یک جایزه «بهترین فیلم‌برداری» جایزه دیگری نبرد. در این یادداشت کوتاه که بخش‌هایی از یک یادداشت مفصل درباره «تومان» است، کمی درباره این فیلم قدرنایده نوشتیم. یادداشت مفصل بماند برای زمان اکران عمومی فیلم.

در «تومان» با دو جوان آس و پاس طرفیم و دل‌و دنیایی که به قمار مسابقات شرط‌بندی فوتبال داده‌اند. اولین قمار سنگین داود با یک پیروزی سسی میلیونی همراه می‌شود، لحظه اعلام پیروزی توسط عزیز، داود را در صف رای‌گیری انتخابات مجلس می‌بینیم او همزمان با اعلام پیروزی، رایش را سفید به صندوق می‌اندازد او قمارش را برده، او رای دادن را هم قمار می‌بیند؟ به نظر که این طور

است. آیا این یک طعن و تعریض به فضای سیاسی نیست؟ احتمالاً که هست. آیا این شکل از بیان موجز و مینی‌مال و رندانه، خود سینمانیست؟ بله هست. ما قبل‌تر از طریق یک تایپوگرافی که روی پرده نقش بسته وارد فصل اول روایت شبه‌پیزودیک و در عین حال متصل داستان شده‌ایم، در بهار داستان، داود یک تی‌شرت ساده بر تن دارد، موتور سوار می‌شود و یک رابطه عاطفی نیم‌پند هم دارد. او جاه‌طلب است و کم‌کم مزه قمار سقش را بلبلد کرده! قمار پشت قمار و البته این میل به بالا رفتن و پیروزی در لایه لایه کار و کاراکترها کاشته می‌شود. نقطه عطف روایت در فصل تابستان آن سکاسی است که در یک نمای لانگ‌شات و در حرکت آرام دوربین به سمت آیلین اوراوری قایق می‌بینیم. دوربین حرکت عمودی از بالا به پایین دارد و همزمان صدای نفس زدن‌های داود را می‌شنویم! دوربین می‌خواهد چیزی را القا کند. انگار این گزارشی از یک زندگی است و در نگاهی شاعرانه‌تر انگار شبیه به مانیتورهای

بیمارستانی که روند درمان بیمار را مخابره می‌کنند، اینجا روند تغییرات روانی داود مخابره می‌شود. فصل پاییز اما نوبت فقدان یونس است. در حالی که داود کت‌بستر تن کرده و عینک دودی روی چشم دارد و ساعت گرانقیمت بر دست می‌کند، این یونس است که زمین‌گیر می‌شود. شمالی‌ال‌پاچینیوی داود اما در تضاد مایه به دست آوردن‌ها و از دست دادن‌ها گاهی سخاوتمند است و گاهی مجنون. او نروتمندتر می‌شود و در عین حال فقیرتر، صربستان و ایران را می‌بزد اما آیلین و یونس را از دست می‌دهد.

از پاییز به زمستان، شیفت از اوج به فرود است. فصل فروپاشی و سقوط هم به سینمایی‌ترین شکل تصویر می‌شود. به طور مثال درباره یونس با چند سکاس نمونه‌ای و پیامبرانه درباره سرنوشت او مواجهیم؛ سکاس ساحل‌نشینی و حرکت عمود بالا به پایین دوربین روی زخم کمر او، سکاس نفس‌گیری در آب و آن دیزالوی در خشان کبود، سکاس دیدن زدن دزدکی معاشقه عزیز